کرامت امام صادق علیه‌السلام و مرتاض هندی

همانی که امام علیه‌السلام، به آن مرد هندی که از غیب خبر می‌داد، فرمودند. حضرت علیه السلام فرمودند: «چطور شد که به این رسیدی؟» عرض کرد: «از وقتی که خودم را شناختم، دلم هیچ کاری را نمی‌خواست، مگر این‌که خلافش را انجام می‌دادم. با دلم لج کردم». خداوند روح مجرد به بندهاش داده است، اما مثل بنده که پایند دنیا هستم، مشغول خاک بازی است اما او گفت: هر چه خاک بازی خواست پیش بیاید، لج ِخاک بازی کردم و نرفتم خاک بازی کنم! خُب، این چنین فردی، اوج می‌گیرد و برای روحش آثاری بار می‌شود. خُب، همه می‌دانید که حضرت علیه السلام فرمودند: «حالا بیا مسلمان بشو». گفت: «این را از من نخواهید». فرمودند: «میل نداری؟» گفت: «بله میل ندارم». فرمودند: «تو گفتی از اول تا به حال، با خواستهی دلت، مخالفت کردهای، الآن هم، دلت نمی‌خواهد که مسلمان شوی، پس با آن لج و مخالفت کن». آن هندی هم مسلمان شد. بعد از چند روز به محضر حضرت علیه السلام آمد. گفت: «ای‌بن رسول اللّه! این چه بلائی بود که سر من آوردی؟! هر چه داشتم تمام شد! اصلاً پرده افتاده است». حضرت علیه السلام یک جملهای گفتند که به گمانم کل دین را، در آن، خلاصه کردهاند. کل دین در این جملهی حضرت علیه السلام است. فرمودند: تو یک زحمتی کشیده بودی، خدای متعال مزد آن زحمتت را در این دنیا به تو میداد، حال که مؤمن شدهای، در اینجا دیگر خبری نیست. تا نفس داری در اینجا مزد ریاضتت را نمی‌بینی. میماند برای آن دنیا [که مهمتر و ابدی است]. دقیقا همین فرمایش حاج آقای حسن زاده است که می‌گفتند ریاضت شرعی سخت است. ریاضت شرعی این است که می‌گوید: در اینجا باید این ریاضت باشد تا نفس تمام شود. وقتی آن طرف رفتی، وقت مزد است.

شاگرد: عبارتی از این روایت در خاطرتان هست؟

استاد: در بحارالانوار هست. از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام است. در همین مباحثه از این روایت خاطرهای دارم. خلاصهی خاطره این است: من این روایت را با یک خصوصیاتی، قطعاً در یک جا دیدهام. بعد در مباحثه گفتم و آقایان هر چه گشتند پیدا نکردند. ولی دیده بودم. تازگیها در یکی از کتابهای متأخر[1] گفته بودند. این بود: وقتی آن مرتاض هندی را محضر حضرت علیه السلام آوردند، حضرت علیه السلام، فرمودند: شنیدهام که تو خبر میدهی؟! گفت: بله. دست مبارکشان را به این صورت کردند - در روایتی که در بحارالانوار هست، این قسمت نیست - امام علیه السلام دست مبارکشان را به این صورت کردند و فرمودند: «در دست من چیست؟». مرتاض، سرش را زیر انداخت و همین طور طول میداد. فرمودند: «خُب چرا جواب نمیدهی؟!». عرض کرد: «میدانم چیست، تعجب این است که شما چطور برداشتید! تمام چیزهایی که روی کرهی زمین است را، زیر نظر دارم و میبینم. هیچچیزی از جای خودش عوض نشده است، مگر در یکی از جزایر بحر، در آشیانهی پرندهای، دو تخم گذاشته بود و یکی از آنها نیست. آن یکی در دست شما است، ولی خُب، شما چطور آن را برداشتید؟!». حضرت دست مبارکشان را باز کردند و گفتند: «درست گفتی». بعد فرمودند: «چطور شد که به این رسیدی؟!». پاسخ داد: «هر چه دلم خواست، با آن لج کردم».

خُب، بندہ این را نقل کردہ بودم. بعد ہر چہ، با واژہ‌های مختلف در کتاب‌های مختلف گشتیم، پیدا نشد. ولی اصل روایتش بدون این ضمیمہ وجود دارد.

---

[1] قصص العلماء، ص 94-95: «و مؤید این سخن حدیثی است کہ در زنیۀ المجالس نوشتہ شدہ است کہ در زمان حضرت کاشف الاسرار والدقایق جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام شخصی از بلاد ہند آمد کہ ہر چہ در دست می گرفت از ہند می گفت. پس این کیفیت را بہ خدمت آن حضرت معروض داشتند آن جناب آن شخص را بہ مجلس خود خواست و چیزی در دست گرفت و از آن شخص استفسار فرمود کہ در دست من چیست؟ آن مرد فکری کرد و کیفیت را عرض کرد. جواب او مطابق واقع شد. پس حضرت صادق علیہ السلام فرمود: راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم، پس آن جناب دست مبارک را بہ بیرون خانہ دراز ساخت، بعد از لمحه‌ای، دست خود را بہ اندرون آورد و فرمود کہ اکنون بگو در دست من چیست؟ آن شخص فکر زیاد بہ کار برد، پس از آن گفت: در این ساعت در همه‌ی دنیا سیر نمودم و همه چیز در جای خود دیدم، مگر در جزیره‌ای از جزایر ہند، در آشیانه‌ی فلان مرغ، يك بيضه نبود! آن حضرت علیہ السلام دست مبارک باز نمود، فرمود: راست گفتی! اکنون بگو از کدام عمل بہ این مرتبہ رسیدی؟ آن مرد عرض کرد کہ ہر چہ نفس من خواہش نمود، خلاف نفس خود کردم تا این مرتبہ مرا حاصل گشت. آنجناب فرمود: نفس تو کفر را خواہش می نمایی ای اسلام را؟ آن مرد عرض کرد کہ نفس من کفر را خواہش میکند. آن جناب فرمود کہ در اینجا نیز خلاف نفس کن. آن مرد عرض کرد کہ خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم. پس آن جناب فرمود کہ اکنون ببین کہ کہ آیا تو را چیزی مکشوف است یا نہ؟ پس آن شخص تأمل کرد و گفت: چیزی نمی‌بینم! آن جناب فرمود کہ راست گفتی؛ چون تا بہ حال کافر بودی بہ جہت ریاضیاتی کہ کشیدی مزدی بہ تو دادند، اکنون کہ مسلمان شدی، ابواب مکاشفات بر تو مسدود شد. الحال بہ عبادات شرعیہ متعبد باش کہ خدای تعالی بالاتر از این رتبہ بہ تو کرامت کند و آخرت را نیز عطا میکند».

بازبینی #1
ایجاد شدہ 9 ژوئیہ 2024 15:26:05 توسط ... .
بہ روزرسانی شدہ 9 ژوئیہ 2024 15:27:00 توسط ... .